

دکتر غلامحسین سعیدیان

استادیار گروه تاریخ

دانشگاه آزاد اسلامی شهر ری

مناصب و عملکرد امیرخان ترکمان در دوره صفویه و سرانجام کار او

چکیده :

امیرخان ترکمان، نوه امیرخان موصلو، یکی از سران طوایف ترکمان بود که در دوره سلطنت شاه اسماعیل دوم منصب ریاست طایفه خود را کسب کرد. چون در قتل شاه اسماعیل دوم شرکت داشت به پاس این خدمت، شاه محمد خدا بنده وی را به امیرالامرای آذربایجان منصوب کرد و خواهر یا دختر خود فاطمه بیگم سلطان را هم به عقد و ازدواج او درآورد.

امیرخان به منظور تثبیت موقعیت خود، با سران طوایف مختلف عقد مودت بست و چنین وانمود کرد که به تقویت و پشتیبانی از دولت صفوی هم که شده، بایستی اتحاد و اتفاق بین سران طوایف برقرار باشد. امیرخان در حوزه حکمرانی خود به مرور نفوذ زیادی پیدا کرد و در ابتدای امر به حمزه میرزای ولیعهد نزدیک شد. به طوری که اعتماد و اطمینان وی را به خود جلب کرد. این امر مایه تحریک و حسد و کینه سایر نزدیکان و ندیمان شاهزاده، خصوصاً سرداران استاجلو و شاملو گشت و در نهایت باعث عزل امیرخان از امیرالامرای و زندانی شدنش در قلعه قهقهه گردید. عزل و حبس امیرخان به تحریک سرداران شاملو و استاجلو، آتش اختلاف طوایف بزرگ قزلباش را شعله ورتر کرد. آنان بیش از پیش به هم نزدیک شدند و چون خبر قتل امیرخان را در قهقهه شنیدند، آشکارا بر حمزه میرزا قیام کردند و با او از در جنگ برآمدند. سرانجام اینگونه تحریکات و دشمنی ها داخلی این بود که علاوه بر کشته شدن حمزه میرزا، نیروی مقاومت قوای ایران را نیز در برابر سپاهیان عثمانی درهم شکست و موجب از دست رفتن سراسر قفقاز و قسمت بزرگی از آذربایجان در زمان سلطنت شاه محمد خدا بنده گردید.

کلید واژه ها: امیرالامرای امیرخان، شاه محمد، حمزه میرزا، طایفه ترکمان، قلعه قهقهه.

مقدمه :

سلسله صفوی به کمک سران طوایف خصوصاً طوایف استاجلو، افشار، نکلو، ذوالقدر، روملو، شاملو و قاجار ایجاد گردید. در بدو امر، بین شاه اسماعیل اول و سران طوایف، حالت مرید و مرادی حاکم بود هیچ کس در مقابل شاه، قادر به اظهار وجود نبود. پس از فوت شاه اسماعیل در سال ۹۳۰ ه. ق. و آغاز سلطنت شاه طهماسب اول، آن هم در سن یازده سالگی، سران قزلباش کم کم فرصت اظهار وجود به دست آورده و در این راستا، در سبقت گرفتن از یکدیگر جهت تقرب به دستگاه سلطنت به منظور کسب ثروت و قدرت، از هیچ گونه فریب و ریا و عهد شکنی و نزاع، دریغ نمی ورزیدند. پس از مرگ شاه طهماسب اول در ۱۷ ربیع الاول ۹۸۴ ه. ق. کشته شدن حیدر میرزای ولیعهد و به سلطنت رسیدن اسماعیل میرزا به عنوان شاه اسماعیل دوم، جنگ قدرت در میان سران طوایف بیش از پیش شدت گرفت و همین اختلافات باعث ضعف و ناتوانی حکومت مرکزی و حملات مکرر قوای عثمانی به مرزهای شمال غربی کشور گردید. در همین زمان امیرخان ترکمان به دستور شاه اسماعیل دوم، ریاست طوایف ترکمان را عهده دار شد، چون در کشتن شاه اسماعیل دوم دستیار پریخان خانم بود. شاه محمد هم در پاداش این خدمت، وی را به امیرالامرای آذربایجان منصوب کرد و به قولی، خواهر خود فاطمه بیگم سلطان، و به قولی دیگر دختر خود به همین نام را به عقد ازدواج او درآورد. در این تحقیق ضمن معرفی امیرخان، عملکرد او نیز با دیگر اتفاقات و پیامدها مورد بررسی قرار می گیرد.

آذربایجان بزرگ و امیرخان ترکمان:

از تاریخ و محل تولد و دوران کودکی و نوجوانی امیرخان اطلاع دقیقی در دست نیست و همین قدر معلوم است که وی در زمان سلطنت شاه اسماعیل دوم^۱، رئیس طایفه ترکمان^۲ و نواده امیرخان موصولو،^۳ لله شاه طهماسب اول^۴ بوده است. وی در کشتن شاه اسماعیل دوم دستیار پریخان خانم^۵ بوده و شاه محمد هم به پاداش این خدمت وی را به امیرالامرای آذربایجان منصوب کرد و خواهر خود فاطمه بیگم سلطان را به عقد ازدواج او درآورد.^۶

امیرخان به منظور تثبیت موقعیت خود با پیره محمد خان ریش سفید طایفه استاجلو^۷ عقد پدر و فرزندی بست و این امر در مجلسی صورت گرفت که همه امیران بزرگ قزلباش در آن مجلس حضور داشتند و هر دوی آنها در حضور حاضرین سوگند یاد کردند که اختلافات و دشمنی های دیرین را کنار بگذارند و به کلی گذشته را فراموش کنند و به منظور تقویت و پشتیبانی دولت صفوی هم که

شده ، با یکدیگر متحد باشند. بدینوسیله بود که با فراهم کردن زمینه اتفاق و اتحاد ، هرچند موقتی بین سران قزلباش او یکی از کارگردانان اصلی دوره ای از سلطنت شاه محمد خدا بنده گردید.^۹

توضیح اینکه در نخستین سالهای پادشاهی شاه محمد ، گروهی از کردان مطیع ایران که میان ولایت وان و آذربایجان به سر می بردند ، چون از ضعف و اختلال دولت صفوی و نفاق سران قزلباش آگاهی یافتند ، به سبب اشتراک مذهب با مردم عثمانی به آن دولت توجه کردند ، خسرو پاشا حاکم وان هم به دستور باب عالی ، ایشان را به غارت کردن نواحی غربی آذربایجان برانگیخت و سپس خود نیز با کردان یاغی در تجاوز به خاک ایران ، تشریک مساعی نمود. در این زمان بود که امیرخان ترکمان از جانب شاه محمد خدا بنده ، به امیرالامرای آذربایجان منصوب گشت ولی هنوز به محل مأموریت خود از پایتخت^{۱۰} حرکت نکرده بود ، که مهاجمان کرد ایرانی و ترک عثمانی ، شبیخون زنان بر سر نواحی سلماس ، ارومیه و خوی تاختند و آن حدود را به باد غارت دادند و جمعی از مردم بی گناه را کشتند و یا به اسیری گرفتند. در همان حال بود که امیرخان ترکمان از پایتخت به آذربایجان عزیمت کرد ولی دامنه تجاوز به حدی بود که او نتوانست سریعاً کاری از پیش ببرد^{۱۱}. در همان زمان ، سلطان مراد خان امپراطور عثمانی چون اوضاع ایران را برای کشورگشایی و جبران شکست های پیشین در بالکان مساعد دید و برخلاف عهدنامه صلح فی مابین^{۱۲} ، یکی از فرماندهان نامی خود را به نام مصطفی پاشا ، معروف به الله پاشا ، وزیر ثانی را به فرماندهی یا به اصطلاح آن زمان ، به سر عسکری سپاه عظیمی روانه ایران ساخت. مصطفی پاشا در روز ۲۶ ماه صفر سال ۹۸۶ ه. ق. از اسکوتاری به عزم تسخیر ایران حرکت کرد و از طریق ارزروم ، سپاه مزبور به ولایت قارص رفت و به تعمیر قلعه آنجا مشغول شد. در صورتی که یکی از شرایط صلح شاه طهماسب اول با سلطان سلیمان قانونی^{۱۳} این بود که ولایت و قلعه قارص همچنان ویران بماند و طرفین به آباد کردن آنجا که در حقیقت منطقه بی طرفی میان چخورسعد و ارمنستان ، از متصرفات ایران و ولایت ارزروم ، از متصرفات عثمانی بود ، توجه نکنند.^{۱۵}

مصطفی پاشا ، پس از تعمیر قلعه قارص ، از آنجا وارد خاک قفقاز شد و چون این خبر به قزوین پایتخت ایران رسید ، از جانب شاه محمد پادشاه وقت به امیرخان ترکمان بیگلربیگی آذربایجان و امامقلی خان قاجار بیگلربیگی قراباغ و محمد خان تخماق استاجلو^{۱۶} بیگلربیگی چخورسعد ، دستور داده شد که به اتفاق یکدیگر از پیشرفت قوای ترک در خاک ایران جلوگیری کنند. سواران امام قلی خان و محمدخان به محض دریافت دستور شاه ، برای رفع دشمنی به یکدیگر پیوستند ، ولی امیرخان ترکمان بیگلربیگی آذربایجان به علت خصومتی که میان طوایف ترکمان و استاجلو بود با وجود انعقاد

عقد پدر و فرزندی با پیره محمدخان ریش سفید طایفه استاجلو، بدون در نظر گرفتن این پیمان، به ایشان کمکی نکرد و سپاه آن دو اگرچه رشادت های زیادی در مقابل دشمن از خود نشان دادند، اما به علت نفاق بین سرداران قزلباش از سپاه دشمن شکست خوردند و بسیاری از سرداران سپاه و سربازان ایران کشته شدند و مصطفی پاشا دو کله منار از سرکشتگان ایرانی برپا کرد.^{۱۷}

مصطفی پاشا بعد از ارتکاب این جنایات هولناک که نامش را پیروزی گذاشت، به طرف گرجستان لشکر کشید و قلعه تفلیس را با شهر گوری، پایتخت آن روز سلاطین گرجستان به آسانی تصرف کرد. چون این خبرها به قزوین رسید، خیرالنسا بیگم ملقب به مهد علیا^{۱۸} همسر شاه محمد خدا بنده که به خاطر ضعف شوهرش، زمام امور ایران را در دست داشت، فرمان جمع آوری سپاه را داد و با پسر ارشد خود حمزه میرزای ولیعهد و جمعی از بزرگان دولت و سران قزلباش، به عزم جلوگیری از پیشروی دشمن، راه آذربایجان پیش گرفت و از آن طریق وارد قفقاز شده و در قراباغ توقف نمود. چون در همان اوان به فرمان سلطان عثمانی، دسته ای از سپاهیان تاتار نیز از طرف محمد گرای خان به کمک قوای عثمانی به شروان تاخته و گروهی از سرداران و سپاهیان قزلباش را کشته بودند، میرزا سلمان وزیر با چند تن از سران سپاه ایران به انفاق سربازان تحت امر خویش مأمور شدند که به شروان بتازند و سپاه تاتار و ترک را از آن ناحیه بیرون کنند. پس از عزیمت آنان به طرف محل مأموریت، در جنگی که میان قوای قزلباش و تاتار در نزدیکی قلعه شماخی در گرفت، شکست در سپاه دشمن افتاد و سرانجام با کمک عادل گرای خان برادر امیر تاتار، ولایت شروان دوباره به تصرف ایران در آمد.^{۱۹}

مهد علیا اصرار داشت که میرزا سلمان وزیر و دیگر سرداران، به منظور تعقیب قوای عثمانی، به قلعه دربند بتازند و با گرفتن آن قلعه، دست ترکان را برای همیشه از ولایت شروان کوتاه کنند. ولی میرزا سلمان وزیر و همراهانش برخلاف فرمان مهدعلیا، با عادل گرای خان و غنایمی که به دست آمده بود، به قراباغ برگشتند. این امر مایه رنجش ملکه از سرداران قزلباش و میرزا سلمان وزیر گردید ایشان را مورد سرزنش و عتاب قرار داد. در این گیرودار چون سرداران با او بی ادبانه سخن گفتند، به عنوان اعتراض در شدت سرمای زمستان، از قراباغ به قزوین پایتخت کشور بازگشت.^{۲۱}

اما چندی نگذشت که سرداران قزلباش، چون از قدرت نمایی و استبداد رأی مهدعلیا ناراضی بودند و نیز حکامی که با مأموران خویش به فرمان مهدعلیا از مناصب و مقامات خود معزول گشته و به پایتخت آمده بودند، برای برانداختن او فرصتی می جستند. از طرفی ضعف نفس و درویش مسلکی و ناتوانی شاه محمد خدا بنده و روش تسلیم و احترام و اطاعتی که نسبت به زن خود پیش گرفته بود، بیشتر بر استبداد و خودرأیی ملکه و ناخرسندی و چیرگی سرداران قزلباش می افزود. عاقبت ظهر روز یکشنبه اول جمادی الثانی سال ۹۸۷ هـ. ق. عده ای از امرای قزلباش به بهانه اینکه عادل گرای خان تاتار معشوق ملکه می باشد، بی ادبانه به حرمسرای شاهی داخل شدند و مهدعلیا را که به آغوش شاه پناه برده بود، به قهر از آغوش او بدر آوردند و پیش رویش خفه کردند. پس از آن مادر پیر ملکه را هم که هیچ گونه تقصیری نداشت، با جمعی از وابستگان وی و چند تن از اعیان مازنداران کشتند و اموال همگی را به یغما بردند.^{۲۲}

به دنبال این فجایع، در پایتخت اوباش شهر نیز به کشتن مازندارانی ها و غارت خانه های ایشان پرداختند.^{۲۳} این مردم کشتی تا پایان آن روز ادامه داشت. در همین حال، عادل گرای خان تاتار هم با صد تن از ملازمان و امیرزادگان کشته شدند. حمزه میرزا پسر بزرگ و ولیعهد شاه از بیم جان خویش با صد تن از ملازمان خاص خود به پشت بام حرمخانه پناه برد و آنجا را سنگربندی کردند. غروب آن روز آتش فتنه کمی فرونشست، شاه محمد امر به دفن کردن کشتگان داد و جسد ملکه را هم به قولی برهنه در صحرا افکنده بودند، شبانه در جوار امامزاده حسین قزوین به خاک سپردند.^{۲۴}

پس از کشته شدن مهدعلیا اختیار امور به دست کشتگان وی و میرزا سلمان جابری وزیر افتاد.^{۲۵} سرداران مذکور با یکدیگر پیمان دوستی بستند و حکومت ولایات را میان خود تقسیم کردند و شاه محمد که از پادشاهی جز نام چیزی نداشت، نخست به صوا بدید ایشان برای برخی از نواحی خراسان حکام تازه ای معین کرد تا دست تسلط علی قلی خان شاملو لله عباس میرزا را از آن نواحی کوتاه کند.^{۲۶} سپس برای جلوگیری از پیشروی قوای عثمانی در خاک ایران و باز پس گرفتن ولایات از دست رفته، عازم آذربایجان شد و شهر تبریز را مرکز اردو و عملیات نظامی خویش ساخت. پس از ورود شاه محمد به تبریز، چون خبر رسید که محمد قرایخان امیرتاتار، برای گرفتن انتقام خون برادر خود عادل گرای خان، چند تن از دیگر برادران خویش را به جانب شروان فرستاده است، به همین سبب مقرر شد که میرزا سلمان وزیر با امیرخان ترکمان امیرالامرای آذربایجان به اتفاق جمعی از سرداران و سواران قزلباش برای جلوگیری از مهاجمان تاتار عازم شروان شوند ولی پیش از آنکه این

سپاه به قراباغ رسد، امرای تاتار به شروان در آمدند و به سبب کثرت نیروی نظامی، به آسانی بر حکمران ایرانی آنجا که اندک سپاهی در اختیار داشت، غالب شدند و سراسر شروان را غارت کردند و گروهی از زنان و کودکان را نیز به اسارت گرفتند.^{۲۷}

میرزا سلمان و امیرخان و دیگر همراهان چون به شروان رسیدند، به علت اختلافات گوناگون و نفاق و خصومت عمیقی که بین سرداران قزلباش وجود داشت، کاری از پیش نبرد و به تبریز بازگشتند.^{۲۸} چون قسمت مهمی از شروان به سبب تاخت و تاز امرای تاتار از تصرف حکام ایرانی بدررفته بود، لذا اولیای دولت ایران به چاره جویی پرداختند. سرانجام نتیجه این شد که چون ولایات شروان مسکن طوایف قاجار بود، به همین سبب پیکر خان به حکومت آن خطه منصوب شد و وی پس از این انتصاب با تنی چند از امیران آن طایفه، که به نواحی مختلف آن سرزمین مأمور شده بودند، به شروان رفتند. پیکر خان در شروان مستقر شد و هر یک از حکام در محل خود استقرار یافتند.^{۲۹} در آغاز سال ۹۸۹ ه. ق. یکبار غازی گرای خان، برادر محمد گرای خان به دستگیری عثمان پاشا سردار ترک از راه دربند به شروان تاختند. جنگ میان پیکر خان و مهاجمان تاتار در نزدیکی شهر شماخی در گرفت، غازی گرای خان اسیر سپاه ایران شد و سپاه تاتار درهم شکسته شد.^{۳۰}

اندک زمانی پس از شکست امرای تاتار از سپاه ایران، پیکر خان حاکم شروان درگذشت و چون در همان سال شاه محمد و حمزه میرزای ولیعهد از آذربایجان به قزوین مراجعت کردند^{۳۱}، عثمان پاشا سردار ترک موقع را غنیمت دانست و از دربند به قلعه شماخی تاخت و پس از تسخیر آن قلعه، دست حکام ایرانی را به کلی از ولایت شروان کوتاه ساخت.^{۳۲} شاه محمد و حمزه میرزا که در آن موقع جهت سرکوب علی قلی خان شاملو در خراسان بودند، پس از مسالحه با علی قلی خان از خراسان به قزوین برگشتند و زمستان آخر سال ۹۹۱ ه. ق. و آغاز سال ۹۹۲ ه. ق. را در پایتخت به سر بردند. پس از آنکه سپاهیان عثمانی بعد از تسخیر شروان، چخورسعد (ارمنستان) را نیز به فرماندهی فرهاد پاشا تسخیر نمودند، امیرخان ترکمان بیگلربیگی آذربایجان جهت چاره جویی، وزیر خود را روانه قزوین کرد و از شاه محمد و حمزه میرزای ولیعهد استدعا نمود که برای دفع دشمن بار دیگر به آذربایجان روند.^{۳۳} در آغاز تابستان ۹۹۲ ه. ق. شاه محمد و حمزه میرزای ولیعهد پس از آگاهی از اوضاع نابسامان قفقاز، اردوی سلطنتی را مجدداً از قزوین به سوی آذربایجان گسیل داشتند. همین که اردوی شاه به سرزمین آذربایجان رسید، امیرخان ترکمان بیگلربیگی آنجا که با دوازده هزار نفر از بستگان و سواران و افراد طایفه خود تا میانه راه به استقبال مرکب شاهانه آمده بود، مورد لطف و مهربانی فوق العاده شاه و

ولیعهد قرار گرفت. امیرخان پس از ورود شاه و همراهان به تبریز چون در میزبانی شاه محمد و حمزه میرزا نهایت اشتیاق و علاقه را نشان داد، بیش از پیش اعتماد و اطمینان حمزه میرزا را به خود جلب کرد، به طوریکه این امر مایه ی تحریک حسد و کینه ی سایر نزدیکان و ندیمان شاهزاده، خصوصاً سرداران استاجلو و شاملو گشت.^{۳۴}

حمزه میرزا در این تاریخ هجده سال داشت و چون به حد رشد رسیده بود، لذا کارهای کشوری و لشگری بیشتر با دستور و صوابدید او صورت می گرفت تا پدرش شاه محمد، از طرفی چون جوانی خودخواه و مغرور بود و در شرابخوری نیز راه افراط را می پیمود، همین امر باعث شد تا با اندک رفتار نامطلوب خشمگین شود و نزدیکترین کسان خود را آزرده خاطر سازد. زمانی که سرداران قزلباش در سال ۹۸۷ ه.ق. مادرش مهدعلیا را کشتند، او سیزده ساله بود و چون به مادر علاقه بسیار داشت، کینه قاتلان مادر را در دل گرفت و همواره پی بهانه و فرصت می گشت تا همه آنان را از میان بردارد. چون امیرخان ترکمان هنگام کشته شدن مادرش از قزوین دور و ظاهراً در آن خیانت بی تقصیر بود پس از ورود به تبریز مصمم شد در اجرای مقاصد خود امیرخان را با خود هم داستان نموده و به دستیاری او، کشندگان مادر را به سزای اعمالشان برساند. ولی امیرخان که با برخی از کشندگان مهدعلیا خویشی و دوستی داشت به عنوان اینکه در آن مقطع از زمان با وجود دشمن بزرگی مانند سلطان عثمانی، کشتن سرداران صاحب نفوذ و ایجاد اختلاف و نفاق بین سرداران سپاه برخلاف صلاح و ثواب است، با این کار مخالفت کرد و ضمن اینکه با مقاصد شاهزاده همراه نشد وی را نیز اندرز داد که در شراب خواری امساک نماید و از معاشرت با سرداران جوانی که وی را بدین کار تشویق می کنند، دوری جوید.^{۳۴}

تقرب امیرخان به حمزه میرزا و توجه و احترام خاصی که ولیعهد نسبت به او داشت، از یک طرف مایه تشویش خاطر قاتلان ملکه مهدعلیا و از طرفی دیگر موجب تحریک کینه و حسد امیران قزلباش، خصوصاً سرداران جوانی که با شاهزاده حمزه میرزا انس و مجالس بزم و میگساری داشتند، گردید. به همین خاطر، هر دو دسته درصدد برآمدند که به هر وسیله ممکن، امیرالامرای آذربایجان را از نظر ولیعهد بیاندازند تا خود را از وجود او و بستگانش که در آذربایجان قدرت و نفوذ فراوان داشتند، آسوده سازند.^{۳۵}

در راستای تضعیف و نابودی امیرخان، جوانانی مانند علی قلی خان فتح اوغلی استاجلو و اسماعیل قلی خان شاملو که از ندیمان خاص و هم پیالگان شاهزاده بودند، پیوسته در مجالس انس لب به بدگویی از امیرخان می گشودند و به بهانه های گوناگون از او سعایت می کردند.

از آن جمله، قلعه ای را که امیرخان بر در خانه خود ساخته بود دلیل بددلی و قصد طغیان وی بر ضد سلطنت شمرند. کم کم این سعایت ها در شاهزاده اثر گذاشت به طوریکه روزی که حمزه میرزا در کوشک جهان نما، خانه یکی از پسران امیرخان مهمان بود، زر و سیم فراوانی را بر در و دیوار تالار آن خانه به کار رفته بود، نشان ستمکاری و بیدادگری امیرخان و بستگانش درباره مردم آذربایجان قلمداد کردند و حمزه میرزا را بر آن داشتند که در حالت مستی، قسمتی از تصاویر زرنگار آن تالار و کتیبه های زیبای آن را که به دست هنرمندان ماهر نوشته و تذهیب شده بود، تباہ و ناچیز گرداند.^{۳۷}

سرانجام سعایت بدخواهان مؤثر افتاد و میان حمزه میرزا و امیرخان کدورت انداخت. خصوصاً چون ولیعهد می خواست هرچه زودتر کشندگان مادر را از میان بردارد و امیرخان هم با او در این امر موافقت نمی کرد. اختلاف و کدورت میان آن دو به حدی رسید که شاهزاده مصمم شد برای اجرای مقاصد خود، امیرخان را از امیرالامرای آذربایجان معزول کند و مقامات بزرگ دولتی را به برخی از جوانان قزلباش بسپارد که بتواند به دستیاری آنان منظور خود را عملی سازد. از طرفی امیرخان چون مردی متکبر و خودخواه بود، از حضور در مجالس شاهزاده خودداری می کرد، حتی در بازی چوگان و قیق اندازی مخصوصی هم که شاهزاده در مقابل میدان خانه او ترتیب داده بود، حاضر نشد. پس از آن نیز چون ایام عاشورا فرا رسید، از طرف شاه محمد در مسجد ازون حسن (حسن پادشاه) مجلس سوگواری برپا شد، امیرخان به جای آنکه همانند سایرین در آن مجلس شرکت نماید، در خانه خود مجلس تعزیه جداگانه ای ترتیب داد. این مسایل باعث شد که بدخواهانش در سعایت و ایجاد بدگمانی میان او و شاهزاده چیره شوند. عاقبت هم روزی حمزه میرزا در حالت مستی، با دشمنان امیرخان هم داستان شد و نهانی به کشتن وی رضایت داد.^{۳۸}

امیرخان و دیگر سرداران طایفه ترکمان، هم که از این امر آگاه شدند، قریب ده هزار نفر از سران قوم گرفته تا ملازمان خاصه شاه را در خانه امیرالامرا گرد آوردند و آشکارا سر به شورش برداشتند و ضمن این شورش، عزل و اخراج چند تن از سرداران نودولت شاملو و استاجلو را که از آن جمله ندیمان حمزه میرزا بوده و شاهزاده به تحریک ایشان با امیرخان بی مهری آغاز کرده بود خواستار شدند.^{۳۹} در مقابل، حمزه میرزا که از این جسارت خشمگین تر شده بود، امیرخان را رسماً از امیرالامرای آذربایجان معزول کرد و فرمان داد تا حکم عزلش را در کوچه ها و بازار تبریز برای مردم بخوانند. امیرخان هم چون خبر عزل خود را شنید، درب قلعه ای را که گردخانه خود ساخته بود به روی واردین بست و توپ و تفنگ بر برج و باروی قلعه آماده ساخت و از بالای برجی که مقابل

دولتخانه یعنی مقر شاه بود ، به تیراندازی پرداخت. حمزه میرزا نیز فرمان داد که شاهی سیون کنند. یعنی در شهر جار بزنند که از طایفه ترکمان هرکس که فرمان بردار و هواخواه دودمان صفوی است، بر در دولتخانه حاضر گردد ، و هرکس که طرفدار امیرخان است به قلعه او رود.

طایفه ترکمان چون صدای شاهی سیون شنیدند ، امیرخان را رها کردند و دسته دسته به دولتخانه آمدند. حتی امیرخان پسران و برادران خویش را نیز به خدمت شاه فرستاد تا در زمره شاهی سیونان در آیند ولی خود جرأت بیرون آمدن از قلعه را نداشت. سرانجام چون حمزه میرزا مصمم شد که قلعه او را به قهر تسخیر کند. جمعی از امرا وساطت کردند و امیرخان را از قلعه به زیر آوردند و به رسم گناهکاران ، شمشیر بر گردنش افکندند و با همین وضع به حضور شاهزاده بردند. حمزه میرزا چون وی را بدین حال دید از کرده پشیمان گردید ، شمشیر از گردنش برداشت و به ظاهر با او مهربانی کرد ولی روز بعد دستور داد امیر الامرای معزول را به قلعه قهقهه^{۴۱} بردند. تمام دارایش نیز مصادره و به تصرف حمزه میرزا درآمد.^{۴۱}

پس از عزل و زندانی شدن امیرخان در قلعه قهقهه ، علی قلی بیگ فتح اغلی استاجلو که در عزل و حبس او به وسیله ولیعهد نقش اساسی داشت، به فرمان شاهزاده حمزه میرزا با لقب خانی به امیرالامرای آذربایجان و حکومت تبریز منصوب گردید و حمزه میرزا وی را به خطاب قارداش مفتخر گردانید.^{۴۳} سران طایفه استاجلو که از بیم امیران ترکمان و تکلو از کارها کناره گرفته بودند، دوباره مورد لطف و عنایت شاهزاده قرار گرفتند و هر یک به فراخور حال خود ، به منصبی نایل آمدند.

عزل و حبس امیرخان به تحریک سرداران شاملو و استاجلو، آتش اختلاف طوایف بزرگ قزلباش را شعله ورتر کرد، و چون بسیاری از سران ترکمان و تکلو به امیرخان دلبستگی داشتند، برای حفظ جان و مال خود بیش از پیش به هم نزدیک شدند و نهانی برضد ولیعهد و سران استاجلو و شاملو به توطئه پرداختند. حمزه میرزا نیز از خبر توطئه ایشان برآشفته و چنان خشمگین شد که فرمان داد امیرخان را در قلعه قهقهه ناپود کردند. کشتن امیرخان، سرداران مخالف را گستاخ تر و کینه توزتر کرد، چنانکه آشکارا بر علیه حمزه میرزا قیام کردند و با او از در جنگ درآمدند. سرانجام اینگونه تحریکات و دشمنی ها این بود که علاوه بر کشته شدن حمزه میرزا، نیروی مقاومت قوای ایران را در برابر سپاهیان عثمانی درهم شکست و موجب از دست رفتن سراسر قفقاز و قسمت بزرگی از آذربایجان ، در زمان سلطنت شاه محمد خدابنده گردید.^{۴۴}

یادداشتها :

- ۱- شاه اسماعیل دوم پسر شاه طهماسب اول صفوی در سال ۹۴۳ ه. ق متولد شد. او مدتی حکمران ایالت شروان و خراسان بود. سپس به فرمان پدر مدت نوزده سال و شش ماه و بیست و یک روز در قلعه قهقهه زندانی شد و پس از مرگ پدر و کشته شدن برادرش حیدر میرزا در روز ۱۷ ربیع الاول سال ۹۸۴ ه. ق پس از آزادی از زندان وارد قزوین پایتخت آن روز ایران گردید و در روز چهارشنبه ۲۷ جمادی الاول همان سال در ساعتی که منجمان مقرون به سعادت شمرده بودند ، در ایوان چهل ستون کاخ سلطنتی قزوین بر تخت شاهی نشست و رسماً تاجگذاری کرد و خود را شاه اسماعیل دوم خواند. اما سلطنت او دوامی نیافت و در روز یکشنبه ۱۳ ماه رمضان سال ۹۸۵ ه. ق در خانه حسین بیگ حلواچی اغلی مسموم و کشته شد. جهت اطلاع بیشتر از احوال شاه اسماعیل دوم و چگونگی دوران سلطنت وی رجوع شود: تاریخ ایلچی نظامشاه ، ص ۴۶ الف و ۵۷ الف ؛ انقراض سلسله صفوی و ایام استیلای افغانه ، تألیف لارنس لاکهارت ، ترجمه مصطفی قلی عماد ، ص ۲۸ ؛ عالم آرای عباسی ، نسخه قدیم باقری ، ج ۱ ، ص ۱۶۷-۱۶۵ ، ۱۵۵ ، ۵۹-۵۷ ؛ احسن التواریخ روملو ، ص ۶۴۷ ، ۶۴۶ ؛ کتاب شاه اسماعیل دوم صفوی تألیف والترهینس ، ص ۳۱-۳۰ ، ۱۶ ، ۱۱ ؛ تاریخ ایران پتروشفسکی و دیگران ، ص ۲۰۷ ؛ سیاست و اقتصاد در عصر صفوی ، ص ۳۵-۳۱ ؛ تاریخ نگارستان ، ص ۳۵-۳۱.
- ۲- طایفه ترکمان یکی از هفت ایلی که هسته اصلی سلطنت صفوی را تشکیل می دادند نبود. هفت ایل اصلی به ترتیب عبارت بودند از: استاجلو ، افشار ، تکلو ، روملو ، شاملو ، قاجار و این طایفه بعداً در دستگاه صفویه به قدرت رسیدند.
- ۳- امیرخان موصلو ، ابتدا از جانب پادشاهان آق قویونلو مدت ها حکومت دیار بکر را عهده دار بود و هنگام دفع علاءالدوله ذوالقدر از سوی سپاهیان شاه اسماعیل اول صفوی ، با تحف و هدایای فراوان به درگاه شاه صفوی آمد و مورد لطف پادشاه ایران قرار گرفت و حکومت خراسان را به طهماسب میرزا فرزند ارشد خود که در آن زمان بیش از دو سال نداشت ، داده و امیرخان موصلو را با عنوان اتابیکی و فرمانفرمای خراسان به آن سامانه روانه کرد. امیرخان تا سال ۹۲۸ در آن مقام باقی بود و سپس به تبریز فراخوانده شد و در همان سال نیز وفات

یافت. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود: تاریخ ایلچی نظام شاه، ص ۲۶، جهانگشای خاقان، ص ۵۸۱، روضه الصفویه، ورق ۹۳ الف؛ تاریخ انقلاب اسلام، ص ۳۲۰، ۳۲۱؛ احسن التواریخ، ص ۱۷۵. همچنین لازم به توضیح است که در تاریخ سلطانی، ورق ۳۱۳ الف و ب، وفات امیرخان موصولو در سال ۹۲۷ ه. ق یعنی سال بیست و دوم سلطنت شاه اسماعیل صفوی و در روز یکشنبه دوازدهم ماه شعبان آمده است.

۴- شاه طهماسب اول صفوی پسر ارشد شاه اسماعیل در سال ۹۱۹ ه. ق متولد شد، ولی در منابع تاریخ سال تولد وی به اختلاف ذکر شده است: لب التواریخ تولد وی را روز چهارشنبه سال ۹۱۹ ه. ق، ص ۱۰۴؛ جهانگشای خاقان روز چهارشنبه ۲۶ ذیحجه ۹۱۸ ه. ق در قریه شاه آباد اصفهان، ص ۴۳۱؛ روضه الصفویه سال ۹۱۹ ه. ق، ورق ۸۸ ب، حیب السیر در اواخر سال ۹۱۸ ه. ق، ص ۵۳۱ و مؤلف ایران و جهان جلد ۱، ۲۶ ذیحجه ۹۱۹ ه. ق، ص ۱۶۷، ذکر کرده اند. طهماسب در سال ۹۳۰ ه. ق در سن یازده سالگی پس از فوت پدر به سلطنت رسید و پس از پنجاه و سه سال و شش ماه سلطنت در سن شصت و چهار سالگی در روز سه شنبه ۱۵ صفر ۹۸۴ ه. ق وفات یافت. برای اطلاع بیشتر رجوع شود: تاریخ نگارستان، ص ۳۹۳ به بعد، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر صفوی، ص ۶۱، تاریخ ادبیات ایران براون، ص ۶۷، تذکره شاه طهماسب و اکثر کتب تاریخی مربوط به عصر صفوی.

۵- پریخان خانم دختر شاه طهماسب اول صفوی به سال ۹۵۴ ه. ق چشم به جهان گشود. او زنی بود بسیار زیرک و حيله گر و مدبر و نزد شاه بسیار عزیز. او بود که پس از مرگ پدرش شاه طهماسب در روز پانزدهم ماه صفر سال ۹۸۴ ه. ق با حيله و نیرنگ به دست طرفداران اسماعیل دوم، حیدر میرزا را به قتل رسانید و خبر قتل او را در قلعه قهقهه به اطلاع اسماعیل میرزا رسانید و سلطنت را به وی تبریک گفت. و نیز او بود که به دستگیری جمعی از سرداران بزرگ در شب یکشنبه سیزدهم ماه رمضان سال ۹۸۵ ه. ق در فرصتی که به دست آمد، برادرش شاه اسماعیل دوم را در خانه حسن بیگ حلواچی اغلی مسموم و از میان برداشت. اما پس از به سلطنت رسیدن شاه محمد خدابنده، خیرالنساء بیگم زن شاه و مادر شاه عباس اول، به خاطر ضعف شوهرش، زمام امور سلطنت را به دست گرفت و به عزل و نصب حکام و مأمورین کشوری و لشگری پرداخت. چون زن شاه از حيله گری ها و نفوذ پریخان خانم در سران قزلباش بیم داشت و او را مانع حکمروایی خود می دانست، به دستور شاه، خواهرش

پریخان خانم را به خانه خلیل خان افشار که در زمان شاه طهماسب لُله او بود، بردند و آن دختر سیاست مدار و حيله ساز را در آنجا خفه کردند. این واقعه در روز شنبه نهم ذیحجه سال ۹۸۵ ه. ق به وقوع پیوست. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود: سفرنامه اولتاریوس، ترجمه حسین کردبچه، انتشارات بهمن، ۱۳۶۹، ص ۷۰۱، ۷۰۲؛ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۵۳؛ کتاب شاه اسماعیل دوم، اثر هنتیس، ص ۵۸ و تاریخ سیاسی - اجتماعی ایران، ص ۲۵۸.

۶- شاه محمد خدابنده، پسر بزرگ شاه طهماسب اول صفوی در سال ۹۳۸ ه. ق چشم به جهان گشود و از سن شش سالگی یعنی از سال ۹۴۳ ه. ق به مدت بیست سال را در مقام میرزایی هرات و سلطنت خراسان گذرانید که در این مدت محمد خان شرف الدین اغلی، از سران تکلو به عنوان لُله شاهزاده و با مقام امیرالامرای خراسان همراه وی بود. ولی در سال ۹۶۳ ه. ق به فرمان پدر به قزوین پایتخت کشور فراخوانده شد و به جای اسماعیل میرزا عازم هرات گردید. اما پس از یک سال بار دیگر در سال ۹۶۴ ه. ق به میرزایی هرات برگزیده شد و این بار هشت سال در هرات ماند و مجدداً در سال ۹۷۲ به قزوین احضار شد. ولی دو سال بعد برای بار سوم، یعنی در سال ۹۷۴ ه. ق پدرش شاه طهماسب، وی را به حکومت خراسان مأمور کرد. در همین سال که خیرالنساء بیگم دختر میرعبدالله خان مازندرانی، مادر شاه عباس اول را نیز به عقد محمد میرزا درآمد ولی در اثر اختلاف محمد میرزا با شاه قلی سلطان امیرالامرای جدید خراسان در سال ۹۸۰ ه. ق شاه طهماسب عباس میرزا پسر یک و نیم ساله ی، محمد میرزا را بجای وی، میرزای هرات کرد و دستور داد تا محمد میرزا با همسر و سایر فرزندان دیگرش راهی شیراز شوند. در همین سال محمد میرزا به مرض آبله دچار شد و هر دو چشمش نابینا گشت. پس از مرگ شاه طهماسب در روز چهارشنبه پانزدهم ماه صفر ۹۸۴ ه. ق و اختلاف بر سر جانشینی وی و کشتن حیدر میرزا و به تخت نشستن اسماعیل دوم، همچنان محمد میرزا در شیراز به سر می برد. اسماعیل دوم پس از اینکه دارای پسر شد، تصمیم گرفت تمام برادران و برادرزادگان و دیگر شاهزادگان صفوی را به قتل برساند ولی قبل از اینکه این تصمیم در مورد محمد میرزا و پسرانش حمزه میرزا و عباس میرزا عملی شود، خود اسماعیل دوم در ۱۳ رمضان ۹۸۵ ه. ق مسموم و وفات یافت و سلطنت به محمد میرزا رسید و او پس از یازده سال سلطنت در دهم ذیقعد سال ۹۹۶ ه. ق با یک کودتای بدون خونریزی مجبور به استعفا به نفع پسرش عباس میرزا (شاه عباس اول) گردید و تاج پادشاهی را به دست خود بر پسرش

گذاشت. پس از مدت کوتاهی یعنی در نیمه محرم سال ۹۹۷ ه. ق در قلعه الموت محبوس گردید و سپس از قلعه الموت به قلعه ورامین انتقال یافت و همچنان در آنجا زندانی بود تا اینکه در سال ۱۰۰۵ ه. ق در آن قلعه درگذشت. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود: تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۵۲؛ ایلچی نظامشاه، ورق های ۵۲ الف و ۵۳ ب، کتاب شاه اسماعیل دوم، ص ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰؛ زندگانی شاه عباس، ج ۱، ص ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱؛ تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا عصر حاضر اثر ادوارد براون، ص ۱۱۰، ۱۰۹؛ تاریخ نگارستان، صفحه ۳۶۲؛ روضه الصفویه، ورق های ۱۲۵، ۱۲۶؛ از شیخ صفی تا شاه صفی، ص ۱۰۵، ۱۰۴؛ ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه های اروپائیان، ص ۱۸، ۱۹؛ تذکره شعرای آذربایجان، ج ۱، ص ۱۰۷، ۱۰۸؛ سخنوران آذربایجان، ص ۷۳؛ خلاصه تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران، صفحه ۲۴۶؛ ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی، ص ۲۷.

۷- مؤلف کتاب زندگانی شاه عباس اول در جلد ۱ صفحه ۲۸ می نویسد که شاه محمد ضمن اینکه امیرالامرای آذربایجان را به امیر خان داد، خواهر خود فاطمه بیگم را نیز به عقد او درآورد. ولی مؤلف عالم آرای عباسی در جلد ۱ ص ۱۹۳ آورده است که امیرخان دختر شاه محمد خدا بنده را به عقد خود درآورد و این ازدواج به سال ۹۸۸ ه. ق در تبریز انجام گرفت و نام دختر فاطمه سلطان خانم ذکر شده است.

۸- استاجلو نام یکی از هفت طایفه قزلباش بود: استاجلو، افشار، تکلو، ذوالقدر، روملو، شاملو، قاجار.

۹- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به عالم آرای عباسی، جلد ۱، از صفحه ۱۹۳ به بعد.

۱۰- در زمان مورد بحث پایتخت شهر قزوین بود که به خاطر حملات ترکان عثمانی پایتخت از تبریز به قزوین منتقل شده بود.

۱۱- جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به زندگانی شاه عباس اول جلد ۱ از صفحه ۳۵ به بعد.

۱۲- منظور سلطان مرادخان دوم امپراطور عثمانی است که از ۹۸۳ تا ۱۰۰۳ ه. ق (۱۵۷۴ تا ۱۵۹۴ میلادی) سلطنت کرد. وی در کار علم و دانش اندوزی جدیت داشته و خود به زبان های عربی و فارسی و ترکی شعر می سروده. او همچنان تمایلات صوفیانه داشته و دوستدار عالمان و پرهیزکاران بوده است. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود: دولت عثمانی از اقتدار تا

- انحلال ، تألیف اسماعیل احمد یاقی ، ترجمه رسول جعفریان ، ناشر پژوهشکده حوزه و دانشگاه ، زمستان ۱۳۷۹.
- ۱۳- منظور صلحی بود که بین شاه طهماسب اول صفوی و سلطان سلیمان قانونی در آخرین جنگ بین دو کشور منعقد شده بود. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب از شیخ صفی تا شاه صفی ، ص ۶۴،۶۵،۷۴ و خلاصه التواریخ ، ج ۱ ، ص ۳۵۱.
- ۱۴- سلطان سلیمان قانونی از سال ۹۲۶ تا ۹۷۴ ه. ق. (۱۵۲۰ تا ۱۵۶۶ میلادی) عهده دار سلطنت امپراطور عثمانی و خلافت اسلامی بود. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال ، از ص ۵۷الی ۸۶.
- ۱۵- جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر صفوی ، تألیف مریم میراحمدی ، چاپخانه سپهر، تهران ۱۳۷۰ از ص ۲۸۰ به بعد.
- ۱۶- محمد خان استاجلو از سرداران نامی و از امرای معتبر قزلباش در زمان شاه طهماسب اول صفوی بود. ضمن اینکه بیگلریگی چخورسعد (ارمنستان) را بر عهده داشت، در سال ۹۸۴ ه. ق. از سوی شاه به سفارت اسلامبول رفت و پس از بازگشت با فوت شاه مواجه گشت و در قزوین مورد بی مهری شاه اسماعیل دوم قرار گرفت. شاه جدید در مقام آن شد که بیگلریگی ارمنستان را از او بگیرد و او را نابود سازد ولی با مرگ ناگهانی شاه اسماعیل دوم ، وی جان سالم بدر برد و در زمان سلطنت شاه محمد خدا بنده و حمله مصطفی پاشا به ایران در جنگ شیطان قلعه شرکت کرد و با وجودی که سپاهیان ایران در آن جنگ شکست خوردند ولی محمد خان استاجلو در آن جنگ چنان رشادتی از خود نشان داد که پس از پایان جنگ ، مصطفی پاشا نامه ای به وی نوشت و او را به لیاقت و دلاوری و شجاعت ستود و در ضمن خواهش کرد که برای مذاکرات خصوصی و دوستانه به دیدار وی رود و اگر مایل باشد به خدمت سلطان عثمانی درآید. برای اطلاع بیشتر رجوع شود: کتاب شاه اسماعیل دوم، ص ۸۹ ، زندگانی شاه عباس اول ، ج ۱، ص ۵۱ ؛ تاریخ منتظم ناصری ، ص ۸۹۲.
- ۱۷- پس از فوت شاه طهماسب اول که شورش هایی در نقاط مختلف ایران روی داد ، عثمانی از این وضع سوء استفاده نموده و نیروی عظیم را به سوی ایران گسیل داشت. این نیرو پس از عبور از قفقاز و گشودن تفلیس و تسخیر گرجستان در سال ۹۸۵ ه. ق. موفق شد در سال ۹۹۳ وارد تبریز شود.

۱۸- خیرالنساء بیگم ملقب به مهدعلیا مادر حمزه میرزا و عباس میرزا (شاه عباس اول) دختر میرعبدالله والی مازندران بود. نسبش به سید قوام الدین مشهور به میر بزرگ می رسید. شاه طهماسب اول در سال ۹۷۶ ه.ق او را به عقد پسر خود محمد میرزا درآورد و با وی به هرات فرستاد. برای اطلاع بیشتر رجوع شود: تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، ص ۲۶۶-۱۵۵، کتاب شاه اسماعیل دوم، ص ۳۰۸، ۳۰۹؛ تاریخ منتظم ناصری، ص ۷۸۶؛ تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال، ص ۴۶؛ زندگانی شاه عباس اول، ج ۱، ص ۵۸-۵۳.

۱۹- میرزا سلمان جابری اصفهانی فرزند میرزا علی جابری از نجیب زادگان اصفهان و از خاندانی بود که نسب خود را به جابر بن عبدالله انصاری می رساندند. وی در دربار شاه طهماسب اول صفوی به مدارج عالی رسید و در زمان شاه اسماعیل دوم چنان مقامی داشت که شاه دستور داد که هیچکس از وزراء به عنوان احترام از جا برنخیزد. در زمان شاه محمد با دادن دخترش به شاه یا به قولی به حمزه میرزا خود را منتسب به خاندان سلطنتی کرد و به مقام وزیر اعظمی رسید و خود را فرمانروای مطلق می دانست. در زمانی که هرات در محاصره شاه محمد، به واسطه سرکشی علی قلی خان قرار داشت سرداران قزلباش که از عتاب و خطاب نابجای وی به جان آمده بودند، عزل و کشتن او را از شاه و حمزه میرزا خواستار شده و شاه نیز با شرایطی این وزیر بیچاره را به سران قزلباش سپرد و دشمنان وزیر هم نخست او را با دو پسرش به زندان فرستادند و همین که تمام اموال و املاک خود را تسلیم آنان کرد در باغ دانمان هرات هلاکش کردند. جسدش تا مدتی در کنار راه افتاده بود تا اینکه بنا به درخواست علما به مشهد انتقال داده شد و در آستانه رضوی به خاک سپرده شد. قتل وی در کتب مختلف سال های ۹۹۸ و ۹۹۹ ثبت شده است. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۴۴؛ از شیخ صفی تا شیخ صفی، ص ۱۰۱، ۱۲۱؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ج ۱، ص ۴۶۲، ۴۱۲، ۴۱۱؛ زندگانی شاه عباس اول، ج ۱، ص ۴۰-۳۹؛ تاریخ منتظم ناصری، ص ۸۶۵؛ شاه اسماعیل دوم، ص ۱۸۳؛ تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال، ص ۴۳.

۲۰- عادل گرای خان همان کسی بود که امرای قزلباش به بهانه اینکه وی معشوق خیرالنساء بیگم همسر شاه محمد خدابنده و مادر حمزه میرزا و عباس میرزا بود، پس از خفه کردن مهدعلیا وی را با صد تن از ملازمانش به قتل رسانیدند. تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، ص ۲۶۶-۲۵۵.

- ؛ شاه اسماعیل صفوی ، ص ۳۰۸، ۳۰۹ ؛ تاریخ منتظم ناصری، ص ۸۷۶ ؛ تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال ، ص ۴۶ ؛ زندگانی شاه عباس اول ، ج ۱ ، ص ۵۸-۵۳.
- ۲۱- برای اطلاع بیشتر رجوع شود: زندگانی شاه عباس اول ، ج ۱ ، ص ۵۳، ۵۲.
- ۲۲- زندگانی شاه عباس اول ، ج ۱ ، ص ۵۲ ؛ شاه اسماعیل اول صفوی ، ص ۳۰۸، ۳۰۹.
- ۲۳- چون مهدعلیا مازندرانی بود ، تعدادی از مازندرانی ها در دربار محمدشاه به مقاماتی گماشته شده بودند و پس از کشتن مهدعلیا ، او باش پایتخت از فرصت استفاده نموده و به کشتن مازندرانی ها و غارت اموال آنان پرداختند.
- ۲۴- برای اطلاع بیشتر رجوع شود: تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران ، ص ۲۵۵، ۲۵۶ ؛ شاه اسماعیل صفوی ، ص ۳۰۸، ۳۰۹ ؛ تاریخ منتظم ناصری ، ص ۸۷۶ ؛ تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال ، ص ۴۶ ؛ زندگانی شاه عباس اول ، ج ۱ ، ص ۵۴-۵۳.
- ۲۵- به توضیح شماره ۱۹ مراجعه شود.
- ۲۶- علی قلی خان شاملو لکه ی عباس میرزا آشکارا با دربار به مخالفت برخاست و عباس میرزا را رسماً به سلطنت برداشت. شاه محمد که از این واقعه اطلاع یافت ، عازم خراسان گردید و به محاصره هرات همت گماشت. لکن محاصره هرات به طول انجامید و چون گروهی از سرداران قزلباش، خصوصاً رؤسای طوایف شاملو و استاجلو مایل به جنگ نبودند، کاری از پیش نمی رفت. سرانجام شاه محمد با شرایطی با علی قلی خان مصالحه کرد و به سوی پایتخت بازگشت. جهت اطلاع بیشتر و نیز شرایط صلح شاه با علی قلی خان رجوع شود: زندگانی شاه عباس اول ، ج ۱ ، ص ۱۱۷ ؛ تاریخ ایران از زمان باستان تا به امروز ، ص ۵۹ ؛ شاه اسماعیل دوم ، ص ۳۳۱ ؛ تاریخ منتظم ناصری ، ص ۱۷۶، ۱۷۷.
- ۲۷- سرداران قزلباش در این جنگ، علاوه بر امیرخان به نام های محمد خان ترکمان، قلی بیگ افشار قورچی باشی، پیرمحمدخان استاجلو، تورخمس خان شاملو، شاهرخ خان ذوالقدر مهرداد، مسیب خان شرف الدین اغلی تکلو معرفی شده اند. زندگانی شاه عباس اول، ج ۱، ص ۵۸.
- ۲۸- رجوع شود: زندگانی شاه عباس اول ، ج ۱ ، ص ۶۶ ؛ از شیخ صفی تا شاه صفی ، ص ۱۰۴.
- ۲۹- رجوع شود به توضیح شماره ۲۸.

۳۰- غازی گرای خان را پس از اسارت به فرمان شاه محمد خدا بنده به قلعه الموت فرستادند. پس از چندی از آنجا اشعاری ترکی در مدح حمزه میرزا سرود و به قزوین فرستاد. چون جوانی زیبا و با استعداد بود، حمزه میرزا به مصاحبت وی مایل شد و او را از زندان بیرون آورد و در زمره ندمای خاص خویش داخل کرد. کم کم به قدری به شاهزاده نزدیک شد که نزدیکان و ندیمان حمزه میرزا را به حسادت برانگیخت و جانس در خطر افتاد. از بیم جان در سال ۹۹۳ ه. ق. هنگامی که شاه و ولیعهد در تبریز بودند، شبی از اردوی ایران گریخت و در خاک عثمانی به عثمان پاشا سردار ترک پناه برد و با او به اسلامبول رفت و بعدها در شبه جزیره کریمه به عنوان خان تاتار به جای برادر نشست. زندگانی شاه عباس اول، ج ۱، ص ۶۷.

۳۱- برای اطلاع به توضیح شماره ۲۶ مراجعه شود.

۳۲- رجوع شود به زندگانی شاه عباس اول، ج ۱، ص ۸۰.

۳۳- همان.

۳۴- رجوع شود به تاریخ سیاسی اجتماعی ایران، ص ۲۸۰.

۳۵- رجوع شود به زندگانی شاه عباس اول، ج ۱، ص ۸۰ به بعد.

۳۶- رجوع شود به روضه الصفویه، ورق ۱۱۸؛ جهانگشای خاقان، ص ۵۲۶.

۳۷- همان.

۳۸- زندگانی شاه عباس اول، ج ۱، ص ۸۲، ۸۳.

۳۹- همان.

۴۰- قلعه قهقهه در ناحیه یافت از کوههای قراچه داغ واقع و محل زندانیان سیاسی در عصر صفویان بوده است.

۴۱- نوشته اند که امیرخان ترکمان محبوبه ای داشت به نام «بی نظیر» که بی نهایت مورد عشق و علاقه وی بود. چون او را به قلعه قهقهه فرستادند استدعا کرد که بی نظیر را از او جدا نکنند. استدعای او مورد قبول واقع گشت و به امر حمزه میرزای ولیعهد، معشوقه اش را نیز همراه وی کردند. زندگانی شاه عباس اول، ج ۱، ص ۸۴.

۴۲- زندگانی شاه عباس اول، ج ۱، ص ۸۵.

۴۳- همان.

۴۴- شاه اسماعیل دوم صفوی، ص ۱۲۳، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، ص ۲۸۰.

منابع و مآخذ :

- ابن کاشانی، قاضی احمد بن محمد، تاریخ نگارستان، تصحیح و مقدمه مرتضی مدرس گیلانی، کتابفروشی حافظ، تهران.
- اعتماد السلطنه، محمد حسن، تاریخ منتظم ناصری، تصحیح اسماعیل رضوانی، دنیای کتاب، ۱۳۶۴ ش.
- الحسینی القزوبی، سید یحیی بن عبداللطیف، لب التواریخ، نسخه خطی، کتابخانه ادینبور، شماره ۳۲۹.
- الحسینی القمی، قاضی احمد بن شرف الدین، خلاصه التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹ ش.
- اولناریوس، آدام، سفرنامه، ترجمه حسین کردیچه، انتشارت بهمن، ۱۳۶۹ ش.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، انتشارت صفی علیشاه، چاپ دوم، ۱۳۵۷ ش.
- باقی، احمد، عثمانی از اقتدار تا انحلال، ترجمه رسول جعفریان، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹ ش.
- براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا عصر حاضر، ترجمه بهرام مقدادی، تحشیه و تعلیق سید ضیاء الدین سجادی و عبدالحسین نوائی، انتشارت مروارید، ۱۳۶۹ ش.
- پتروشفسکی و دیگران، تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ترجمه سیروس ایزدی و حسین تحویلی، انتشارت دنیا، ۱۳۵۹ ش.
- تاریخ ایران، ترجمه کیخسرو کشاورزی، انتشارت پویش، ۱۳۵۹ ش.
- تاریخ جهانگشای خاقان، نویسنده نامعلوم، نسخه خطی موزه بریتانیا به شماره or-3248
- تربیت، محمد علی، دانشمندان آذربایجان، تهران، ۱۳۱۴ ش.
- ترکمان، اسکندریک، عالم آرای عباسی، به کوشش ایرج افشار، چاپخانه مولوی، تهران، ۱۳۳۵ ش.
- حسینی استرآبادی، سید حسن بن مرتضی، تاریخ سلطانی تحت عنوان از شیخ صفی تا شاه صفی، به اهتمام احسان اشراقی، انتشارت علمی، ۱۳۶۴ ش.

- خواندمیر، امیر محمود، ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب، به کوشش غلامرضا طباطبائی، تهران، ۱۳۷۰ش.
- خورشاه بن قباد الحسینی، تاریخ ایلچی نظامشاه، نسخه خطی موزه بریتانیا، به شماره or-153
- دیهیم، محمد، تذکره شعرای آذربایجان (تاریخ زندگانی و آثار)، چاپ آذرآبادگان، تبریز، ۱۳۶۱ش.
- روملو، حسن بیگ، احسن التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۴۹ش.
- شوستر والسر، سیبلا، ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه های اروپائیان، (پژوهشی در روابط سیاسی و اقتصادی ایران ۱۷۲۲-۱۵۰۶م)، ترجمه و حواشی غلامرضا ورهرام، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴ش.
- سیوری، راجرز، تاریخ ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، انتشارات سحر، تهران، ۱۳۷۰ش.
- شاه طهماسب بن اسماعیل بن حیدرالصفوی، تذکره شاه طهماسب، با مقدمه امرالله صفوی، انتشارات شرق، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش.
- طاهری، ابوالقاسم، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس اول، انتشارات فردنکلین، تهران، ۱۳۴۵ش.
- فلسفی، نصرالله، زندگانی شاه عباس اول، ج ۱، انتشارات محمد علی علمی، چاپ سوم، ۱۳۶۴ش.
- لکهارک، لارنس، انقراض سلسله صفوی و ایام استیلای افغانه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۴ش.
- انقراض سلسله صفوی، ترجمه مصطفی قلی عماد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- مترجم، محمد معروف به اسپناچی، تاریخ انقلاب اسلام بین الخاص و العام، نسخه خطی، کتابخانه تهران به شماره ۱۳۶۴.
- منجم، جلال الدین، تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال، وحید، تهران، ۱۳۶۶ش.
- میر احمدی، مریم، تاریخ سیاسی و اجتماعی در عصر صفوی، چاپخانه سپهر، تهران، ۱۳۷۰ش.
- میرخواند، حبیب السیر، زیر نظر محمود دبیر سیاقی، کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۵۳ش.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی